

به نام عشق و سلام بر همه بزرگواران .

«دید معشوق»

سخت خوش است چشم تو و آن رخ گلفشان تو
دوش چه خورده‌ای دلا؟ راست بگو به جان تو

فتنه‌گر است نام تو، پُرشکر است دام تو
با طرب است جام تو، با نمک است نان تو
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۵۲

مولانای جان از زمانی که به وصال معشوق رسید و طعم شیرینی این وصال را چشید و چشم عدمش باز شد و دیگر از طریق دنیا و آفلین ندید، به معشوقش می‌گوید از وقتی فضای درونم را باز کردم و دید تو را یافتم، این دید عدم یعنی دید تو عجب دید زیباییست! وقتی مرکز عدم شد هم درونم زیبا شده و هم دنیای بیرون برایم گلستان شده‌است، درواقع در حیرانی این است که دلش چه شرابی نوشیده که این قدر دیدش را عوض کرده.

می‌گوید با این مرکز عدم و دیدت، آشوبی در دلم افتاده که خیلی دل خروشان است و این دامی که برایم گذاشتی و در آن افتادم پر از شهد و شکر است. چقدر این می‌تو شادی‌بخش است و این براکات و رحمت‌هایی که در بیرون از طریق من جاری می‌کنی خوشمزه و بانمک است!

و حال با توصیف این وضعیت خود می‌خواهد که ما هم آن عشق و شَعف را تجربه کنیم و از این دام، مزدمان را بگیریم، به شرطی که همانیدگی‌های خود را بدهیم و تسلیم خداوند باشیم. آن وقت هست که این مرکز عدم گلفشانی می‌کند و مرتب به ما خرمن خرمین شادی بی‌سبب می‌بخشد، پس دیگر چه نیازیست که بهار زندگی‌مان را از این همانیدگی‌های آفل بطلبیم و از آن‌ها زندگی بگیریم .

خویش را تسلیم کن بر دام مُرد
و آنکه از خود بی ز خود چیزی بدزد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۲

گلفشان رُخ تو خرمن گُل می‌بخشد
ما چه موقوف بهار و گل گلگون باشیم؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۴۴

اگر در کار خدا با عقل من‌ذهنی‌مان دخالت نکنیم، او خودش را که به‌صورت ذره آفتابی نهان کرده، آرام‌آرام از درونمان بیرون می‌کشد و طلوع می‌کند و ما شاهد این گل‌فشانی رخ او در بیرون و درون زندگی خود خواهیم شد .

آفتابی خویش را ذره نمود
واندک اندک، روی خود را برگشود
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۹۶

هرچند که تا حالا هم با آشنایی با این برنامه و قرین شدن با مولانای جان رخ زیبای خدا را بارها در زندگی دیده‌ایم، یکی از این زیبایی‌های خدا که آن را تجربه کردم و همراه شادی بی‌سبب هست، همین کنار گذاشتن این خصیصه زشت من‌ذهنی‌ام یعنی قهر کردن بود که خیلی دردها به همراه داشت. و هر وقت من‌ذهنی می‌خواهد دید جسمی‌اش را به چشمم بزند و رنجش را در من بالا بیاورد به خود می‌گویم :

خشم یاران فرع باشد اصلشان عشق نوست
از برای خشم فرعی اصل را رانی چرا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۷

مگر نه این است که:

آدمی دید است، باقی گوشت و پوست
هرچه چشمش دیده است آن چیز اوست
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۱۲

و یا:

آدمی دید است و باقی پوست است
دید، آن است آن، که دید دوست است
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۰۶

چون که دید دوست نبود کور به
دوست، کاو باقی نباشد، دور به
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۰۷

وقتی آدم‌ها را با دید عدم ببینیم، همه را از جنس زندگی می‌یابیم، پس قهر شدن و در این پوسته من‌ذهنی ماندن فایده‌ای ندارد، ولی اگر با دید جسمی خود آن‌ها را ببینیم، آن‌ها را هم مثل خود جسم دیده و واکنش نشان می‌دهیم.

در برنامه ۹۴۷ این ابیات مربوط به ابلیس و حضرت آدم خیلی تأثیرگذار بود که ما هم مثل شیطان در این من‌ذهنی که هر دو از یک جنس هستند، بارها گناه کردیم ولی زیر بار مسئولیت اشتباه خود نرفتیم و به گردن این و آن انداختیم. نتوانستیم از جنس حضرت آدم باشیم که رعایت ادب کرد و با این که می‌دانست این قضاوت که همه چیز را پیش می‌آورد، زیر بار اشتباهش رفت و در نگاه خدا طلب بخشش کرد و به همین دلیل مورد رحمت او قرار گرفت.

گفت شیطان که بِمِ اِاَعُوَّتَنی
کرد فعل خود نهان، دیو دنی
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۸

«شیطان به خداوند گفت که تو مرا گمراه کردی. او گمراهی خود را به حضرت حق، نسبت داد و آن دیو فرومایه، کار خود را پنهان داشت.»

-دنی: دنی: فرومایه، پست

گفت آدم که ظَلَمَن اِنْفَسَن
او ز فعل حق بُد غافل چو ما
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۹

من هم آن قدر این می‌بیرونی مرا مجذوب کرده بود که تشخیص ندادم این‌ها را خداوند برایم پیش آورد که قوه تشخیص و حق انتخابم را به کار ببرم و بندگی او کنم و مثل شیطان به دام قضاوت‌هایم نیفتم، بلکه کاملاً برعکس مثل حضرت آدم ادب را رعایت کنم و خودم را به خاطر نادانی‌ام و اشتباهاتم مقصر بدانم که براساس نظم من‌ذهنی‌ام و فکرها‌ی همانیده‌ام عمل کردم و فضا را باز نکرده‌ام. باید بپذیرم که این فکر و عمل خودم بود که دامن گیرم شده بود و این همه مرا به درد انداخته بود.

جُرْم بر خود نه، که تو خود کاشتی
با جزا و عدل حق کن آشتی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۷

فعل تو که زاید از جان و تنت
همچو فرزندت بگیرد دامت
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۹

حال از معبود و خودم و همه کائنات طلب بخشش می‌کنم که با دید جسمی‌ام و می‌دانم‌هایم خیلی آسیب‌ها زدم و قوه تشخیصم را از دست داده بودم و ادب را در درگاهش رعایت نکردم.

و در پایان از شما پدر بزرگوارم که با زحمتهای بی‌دریغتان ما را این قدر بیدار کردید و از همه دوستان که در این مسیر زحمت می‌کشند و تجربیاتشان را در اختیار ما می‌گذارند بسیار سپاسگزارم.

با سپاس فراوان، مهردخت از چالوس